

می‌کند و ملاک هم قدرت خشونت‌آمیز خودش است.

پیشتر در تاریخ سینمای استعماری، استعمارگران به مناطق بومی حمله می‌کردند و مثل ابرقهرمان‌ها همه نیروهای شرارت‌بار را از بین می‌بردند و پیروزمندانه به وطن بازمی‌گشتند. مخاطبان سینما احتمالاً فیلم سینمایی «رمبو» را به خاطر دارند. در آن فیلم نیروی نظامی امریکا ویتنامی‌ها را قلع و قمع می‌کرد و برنده می‌شد. با شروع قرن بیست و یکم و به خاطر گسترش نقدهای پسااستعماری به چنین نگاه‌های حقارت‌باری، آثار هالیوودی چشم‌انداز پیشرفته‌ای از استعمار را عرضه کردند. برای مثال در مجموعه فیلم‌های سینمایی «آواتار» اگرچه نیروهای متهاجم امریکایی بازنمایی خوبی ندارند، اما در نهایت باز یک سرباز امریکایی عاشق بومیان است که منطقه را نجات می‌دهد. با همین صورت‌بندی حتی فیلم سینمایی «آخرین سامورایی» نیز استعماری از آب درمی‌آید. در فیلم حاضر یعنی «پیمان» نیز باز شاهد همین تکنیک پیشرفته از تصویر استعماری هستیم. فیلم به ما می‌گوید، افغانستانی‌ها که خود به تهایی نمی‌توانند خودشان را نجات بدهند، این ما امریکایی‌ها هستیم که باید بیاییم و آنان را در حد مترجم و نیروی خدماتی استخدام کنیم و از دست خودشان نجات‌شان بدهیم. واقعیت این است که تصویر استعماری کلاسیک که در فیلم رمبو نشان داده می‌شد، با فیلم‌های جدیدتر، مثل همین فیلم «پیمان» تفاوت چندانی ندارد و هر دو نگاه بر یک عقیده استعماری تأکید دارند و آن این است که بومیان انسان نیستند. فرانتس فانون از پیشگامان مطالعات پسااستعماری که آرا و نظریاتش الهام‌بخش نیروهای مبارز و انقلابی در سرتاسر جهان شد و در ادبیات تطبیقی نیز چهره‌ای صاحب‌نظر شناخته می‌شود، تذکر داده بود که مهم‌ترین کارویژه استعمار، «انسان‌زدایی از بومیان» است. خبرهای رسانه‌ای غرب و تصویرهای سینمایی امریکا دائماً بر این نکته صحه می‌گذارند که افغانستانی‌ها انسان نیستند. اگر بومیان انسان نباشند، از این به بعد راحت‌تر می‌توان آنها را به قتل رساند و به بردگی گرفت. اگر امریکا افغانستانی‌ها را انسان به شمار می‌آورد، قدرت تصمیم‌گیری ملت افغانستان در نسبت با خودشان را به آنان می‌سپرد و به عنوان «ناجی» به مرزهای آن تجاوز نمی‌کند.

فیلم حاضر نسبت به ۲۰ سال استعمار در افغانستان وظیفه خطیر «ماله‌کشی» و «ماست‌مالی» را برعهده دارد. فقط مشکل این است که در ۲ ساعت نمی‌توان ۲۰ سال را تغییر داد. در این ۲ ساعت ما اهتمام امریکایی‌ها به نجات افغانستانی‌ها، رعایت اصول اخلاقی، حقوق بشر و... را می‌بینیم، اما باز هم ما خوب می‌دانیم که چنین نبوده و تاریخ استعماری حضور امریکایی‌ها در افغانستان در این مجال نمی‌گنجد. فیلم سینمایی «پیمان» نسبت به وضع کنونی یک ایدئولوژی خاص می‌سازد. در این فیلم گروه‌های کینلی به خاطر مترجمش حاضر است که به افغانستان برگردد و جان خودش را به خطر بیندازد و پس‌انداز خانوادگی‌اش را خرج سفر کند و با طالبان بار دیگر درگیر شود. ما می‌دانیم نه تنها امریکایی‌ها نسبت به همکاران افغانستانی خود چنین نگاهی نداشتند، بلکه در جریان تسخیر شهر به شهر افغانستان توسط طالبان، دوستان و همکاران بومی‌شان را رها کردند و جا گذاشتند. تصویر مردی که از چرخ هواپیما آویزان است، از اذهان پاک نمی‌شود. به همین دلیل تصویر استعماری با قصه پردازی، دروغ سرهم می‌کند.

این فیلم نسبت به آینده استعمار افغانستان توسط امریکا نیز سناریویی را مطرح می‌کند. فیلم می‌گوید که «نگاه‌نکنید که ما امریکایی‌ها مجبور شدیم از افغانستان فرار کنیم، ما روزی برمی‌گردیم و شما را نجات می‌دهیم!» هر چند این سناریو دو وجه پیدا می‌کند: یا امریکا باز هم قصد دارد که به بهانه دیگری به افغانستان حمله کند و فیلم سینمایی «پیمان» هم وظیفه دارد جنایات آینده را توجیه کند، یا اینکه فعلاً امریکایی‌ها قصد اعزام نیرو ندارند و این فیلم قرار است کمی از آبروی رفته‌ها برگرداند. در سال‌های آینده این سناریو می‌توان مطمئن‌تر قضاوت کرد.

فیلم حاضر نسبت
به ۲۰ سال استعمار
در افغانستان
وظیفه خطیر
«ماله‌کشی» و
«ماست‌مالی» را
برعهده دارد. فقط
مشکل این است
که در ۲ ساعت
نمی‌توان ۲۰ سال را
تغییر داد